

اشاره

ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب
البصری الماوردی (۳۶۴-۴۵۰هـ =
۹۷۴-۱۰۵۸م)، فقیه، ادیب، لغوی
و سیاستمدار عصر عباسی است.
کتاب «البغیة العلیا فی ادب الدین
والدنیا»ی او را که اینک به نام «ادب
الدنیا و الدین» معروف است، در
شمار آثار ادبی او جای داده‌اند.
موضوع این کتاب، اخلاق، فضایل
دینی و آداب اجتماعی-و یا به تعبیر
ماوردی «اخلاق المواضع»- است.
کتاب با نثری ادیبانه نگارش یافته است
و مشتمل است بر: آیات و احادیث،
میراث ادبی عرب و نیز فرهنگ و ادب
پیش از اسلام. شیوهٔ ماوردی در این
کتاب، چیزی است میان شیوهٔ اهل
حدیث و لغت و شیوهٔ پژوهشگران
مباحث نظری.

کتاب در پنج باب ترتیب یافته است:
باب اوّل: فی فضل العقل و ذمّ الهوی



ابوالحسن ماوردی
ترجمهٔ باقر میر عبدالمهی



باب دوم: فی ادب العلم

باب سوم: فی ادب الدین

باب چهارم: فی ادب الدنيا

باب پنجم: فی ادب النفس

این نوشته، ترجمه قسمتی از باب چهارم کتاب است. در این مختصر سعی شده است سیاق ادبی کتاب حفظ شود.^۱

*.

ماوردی در بحثی با عنوان «ما تصحُّ به حال الدنيا» می گوید: «بدان که آنچه کار دنیا با آن بهبود یابد، چندان که احوالش بسامان و امورش شایگان شود، شش چیز است که اصولند. گرچه شاخه شاخه شود: دین پیروی شده، پادشاه چیره، عدل فراگیر، ایمنی همگانی، فراوانی پایدار و امید بی پایان...»^۲

... اصل سوم: «عدل فراگیر» است؛ دعوتگر به الفت و وادارگر بر طاعت است؛ سرزمینها به آن آبادان شود، خواسته ها^۳ به آن افزونی گیرد، و دودمان به آن فراوانی پذیرد، و پادشاه با آن آسودگی بیند. «هرمزان»، «عمر» را -حالی که با تن پوشی فرسوده در خواب می شد- گفت: «عدل پیشه کرده ای که آسودگی می کنی و می خسبی».

تیزتر از ستم، چیزی هستی را بر باد ندهد و هم تباهاگرتر از او اندیشه مردمان را به تباهی نبرد؛ زیرا نه مرزی می پذیرد و نه فرجامی می گیرد، و هر پاره ای از آن را بهره ای از تباهی است تا آن که سراسر شود.

از حضرت پیغامبر - درود و سلام خداوند بر او باد! - بازگو شده است که فرمود: «بدترین رهتوشه آن جهان، ستم بر بندگان است»، و فرمود: «سه چیز رستگاری آورد و سه چیز به هلاک افکند، اما آنچه رستگاری آورد: عدل در خشم و خوشدلی، خشیت خدا در نهان و عیان، و میانه کاری در فراخی و تنگدستی است؛ و آنچه به هلاک افکند: پیروی از، هواپرستی و خویشتن خواهی است».

حکایت شده است که اسکندر چون به هندوستان قانونها را اندک شمار دید از حکیمان آن دیار پرسید: «چرا ستمهای^۴ سرزمینتان اندک است؟»، پاسخ گفتند: «زیرا هم خود، حقگزاریم و هم حکمرانانمان بر ما عادلند؛ اسکندر ایشان را پرسید: «کدام والا تر است: عدل یا شجاعت؟»، گفتند: «چون عدل در کار آید، بر شجاعت حاجت نیفتد». حکیمان گفته اند: «پیوستگی تا آن گاه





برقرار است که عدل و انصاف در کار است»، و سخن ترازان گفته اند: «عدل، تراز خداوند است که بر خلق نهاد و از بهر حق برپای داشت؛ پس در تراز او خلاف میاور و در پادشاهی او ستیزه مکن و برای [برپایی] عدل از دو یاور، یآوری بگیر: اندکی آژ و بسیاری پارسایی».

پس، از آن رو که عدل یکی از اصول دنیاست - که دنیا جز به آن سامان نگیرد و با هیچ چیز جز او صلاح نپذیرد - نخست باید از عدل انسان با خود سخن در میان آید و آن گاه از عدل ورزی اش با دگران.

اما عدل انسان بر خود، [نخست] به واداری خود است بر شایستگیها و پرهیزش از ناشایستیها، آن گاه به پایداری بر یکی از دو چیز که از عدل مایه ورتند در حال تجاوز و تقصیر، که در تجاوز، بیدادگری است و در تقصیر، ستمکاری، و آن که بر خود ستم کند بر دیگری ستمکارتر است و آن که بر خود بیداد روا دارد، بر دیگری بیدادگرتراست. حکیمان گفته اند: «هر که بر خود سستی روا دارد، تباه شود».

اما حال انسان در عدل ورزی با دگران بر سه گونه است:

یکم: عدل بر آن که فروتر است؛ چون پادشاه با رعیت، و چون امیر با یاران، و عدل ورزی با ایشان به چهار چیز است: فرآوردن آنچه فراهم آوردنی است [برای آسودگی مردمان]، برداشتن دشواری، بازنشستن از سلطنت زورمندانه و سرشت حقجو داشتن؛ چرا که فرآوردن آنچه فراهم آوردنی است، مانا تر است، و برداشتن دشواری، آرامبخش تر است، و بازنشستن از سلطنت زورمندانه، رغبت زای بر محبت است، و حقجویی بر انگیزاننده یاری است. اینها فرمانهایی است که اگر پیشوای کاردان آنها را برنگیرد، تباهی رای او بیشتر و خلاف در کاردانی او نمایانتر شود.

از حضرت پیغامبر - درود و سلام خداوند بر او باد! - بازگو شده است که فرمود: «در روز رستخیز، عذاب آن کس که خدای را در سلطنت، بی همتا ندانست و در حکمرانی، ستمکاری پیشه کرد، از همگان تیزتر است». حکیمان گفته اند: «پادشاهی، با کفر برقرار می ماند و با ستم، نه»، و سخنوران گفته اند: «ستمکار را همجواری نباشد و سرایی از بهر او آبادان نشود». برخی سخن ترازان گفته اند: «زودآینده ترین چیزها، نابودی ستمگر است و خَلنده ترین ناوکها، فریادخواهی ستمدیده است». یکی از حکیمان [در بار] ملوک گوید: «شگفتا از پادشاهی که رعیت خویش را به تباهی می افکند، حالی که می داند شوکتش به فرمانبرداری ایشان است». اردشیر، پوربابک گوید: «سلطان چو از عدل روی گرداند، رعیت از فرمان او سرپیچد». چون انوشیروان به دست فروداشتن از کیفر خطاکاران نکوهش شد، گفت: «ایشان دردمندانند و ما طیبانییم؛ چون

ما ایشان را درمان نکنیم به عفو، چه کس دریابدشان؟».

دوم: عدل بر آن که فراتر است؛ چون رعیت با پادشاه و چون یاران با امیر که به سه چیز است: طاعت پاکدلانه، آستین افشاندن به یاری و دوستی راستین؛ که طاعت پاکدلانه، فراهم آورنده یکدلی است، و آستین افشاندن به یاری، واپس زنده خواری است، و دوستی راستین، بردارنده بدگمانی است. اینها اموری است که اگر در مرد فراهم نیاید، کسی بر او چیره شود که واپس زده می شد و ناگزیر به پناهجویی از کسی شود که از وی پرهیز می کرد، چنانکه «بُحترى» سراید:

«چون کریمی را نیازدار خود کردی
با تو به خوی سفلگان رفتار کند.»^۵

پیوسته آمدن این [حالت سبب] پریشانی سامان جمع و تباهی صلاح فراگیر است. پرویز [پور هرمز] گوید: «فرمانپذیر بالادست خود باش تا زیر دستت فرمانپذیر تو باشد». حکیمان گفته اند: «ستم، تاراجگر نعمتهاست و بیدادگری، برآورنده نعمتها» و [نیز] حکیمان گفته اند: «خدای تعالی از آفریدگانش خشنود نشود جز به حقگزاری ایشان، و حق خدای تعالی، سپاس نعمت، شفق بر امت و نیکوکاری و دینمداری است».

سوم: عدل بر همپایگان است و آن به سه چیز است: دوری از گردنکشی و پرهیز از گستاخی، و بی آزاری؛ که دوری از گردنکشی، دوستی آور، و پرهیز از گستاخی، مهرآمیزتر، و بی آزاری، دادورتر است. اینها اموری است که اگر در همپایگان راست نیاید، گردهم آمدن بدخواهان بر، ایشان شتاب گیرد، پس تباه شوند و به تباهی برند. «عمر بن عبدالعزیز» از «ابن عباس» - رضی الله عنهما - و او از حضرت پیغامبر - درود و سلام خداوند بر او باد! - بازگو می کند که فرمود: «آیا آگاهتان نسازم از بدکردارترین مردمان؟»، گفتند: «بلی یا رسول الله!»، فرمود: «آن که تنها خورد و از یاری دریغ ورزد و غلام خود را تازیانه زند»، آن گاه فرمود: «آیا آگاهتان نسازم به بدکردارترین اینان؟»، گفتند: «بلی یا رسول الله!»، فرمود: «آن که بر خیرش امید نرود و از شرش ایمنی نباشد»، آن گاه فرمود: «آیا آگاهتان نسازم به بدکارترین ایشان؟»، گفتند: «بلی یا رسول الله!»، فرمود: «آن که بر مردمان کین ورزد و مردمان نیز کین توزی او کنند».

بازگو شده است که عیسای مریم - علیهما السلام - به سخنگویی میان بنی اسرائیل برخاست و فرمود: «ای بنی اسرائیل! سخن حکمت مگوید با بی خردان که بر آن ستم روا داشته اید، و دریغ





مدارید حکمت را از اهل آن، که بر ایشان ستم کرده‌اید، و با ستمکاره دمساز نباشید که فرهنگتان را به ناراستی برود. ای بنی اسرائیل! امور سه چیز است: آنچه هودگی‌اش هویداست، پس در پی آن روید؛ آنچه فریبکاری‌اش پیدااست، پس، از آن دامن گیرید، و آنچه در آن به اختلاف درمی‌افتید، پس آن را به خدای تعالی و اسپارید. این سخن، جامع آداب عدل است در تمامی حالها. حکیمان گفته‌اند: «هر آن خرد که مایه مدارا با همگان نباشد، خرد تام نیست».

برخی شاعران سروده‌اند:

تا آن دم که زنده‌ای با تمامی مردم، بر مدارا باش
 که تو در سرای مدارایی
 آن که مدارا کند، با او مدارا شود و آن که مدارا پیشه نسازد
 بزودی با پژمانها همنشین شود.^۶

هریک از این رسته‌ها را اموری است و پژوهسته که عدل در آنها به میانه‌کاری در دو حالت «تقصیر» و «اسراف» است؛ زیرا «عدل» برگرفته از «اعتدال» است. پس در گذشتن از اعتدال، بیرون شدن از عدل است و حکیمان گفته‌اند: «فضیلتها، هیئتهایی میانه‌اند میان دو حالت ناقص». کارهای نیک، میانه دورذلت‌اند: حکمت، میانه شر و بی‌خردی است؛ شجاعت، میانه خطرانگیزی و بزدلی است؛ پاکدامنی، میانه آتش مزاجی و شلی شهوت است؛ سکینت، میانه خشم‌آگینی و ضعف غضب است؛ غیرت، میانه حسدورزی و بدمنشی است؛ خوش‌طبعی، میانه هرزه‌درایی و درشت‌خویی است؛ فروتنی، میانه خودستایی و خوارمایگی است؛ سخاوت، میانه تبذیر و تنگ‌چشمی است؛ بردباری، میانه زیاده‌کاری در خشم و نبود آن است؛ مودت، میانه چرب‌زبانی و خوشخویی است؛ حیا، میانه سادگی و خشکروی است، و قار، میانه لودگی و گولی است.

چون فرارفتن از اعتدال به بی‌اعتدالی، بیرون شدن از [دایره] عدل [و در آمدن] به بی‌عدلی است، [پس] فرارفتن از آنچه برتر است به آنچه برتر نیست، بیرون شدن از [دایره] عدل [و در آمدن] به بی‌عدلی است. سخن ترازان گفته‌اند: «پادشاه بدسرشت، پاك را به هراس دراندازد و بر فرومایه نیکویی ورزد، و زمین ناپاك [بدگهر]، سفله پرورد و ناخوشی بر جای نهد، و زاده ناخلف، دودمان بدنام کند و آبرو بریزد، و همسایه بد، راز پوشیده بر آفتاب افکند و پرده بردارد».

پس در این امور، فرارفتن از آنچه برتر است به آنچه برتر نیست، بیرون شدن است از [دایره] عدل

[و در آمدن است] به آنچه عدل نیست .

و هیچ تباهی یی نمی یابی الا که سبب آن ، بیرون شدن از حال عدل [و در آمدن] به آنچه عدل نیست باشد در دو حالت زیادت و نقصان ؛ پس ، از عدل سودمندتر هیچ نیست ، چنان که زیانباتر از آنچه عدل نیست ، هیچ نیست .

پی نوشتها:

- ۱ . مشخصات کتابشناسی کتاب مورد بحث چنین است :
ابوالحسن علی بن محمد ماوردی ، ادب الدنيا و الدین ، حقه و علقه علیه : مصطفی سقا ، دارالکتب العلمیه ، بیروت ، الطبعة الرابعة : ۱۹۷۸ م ، ۳۴۸ ص . این ترجمه مربوط به صفحات ۱۴۱ تا ۱۴۴ کتاب است .
مقدمه ، برگرفته از پیشگفتار مصحح کتاب است .
- ۲ . ادب الدنيا و الدین ، ص ۱۳۵ .
- ۳ . خواسته ها : ثروتها ، اموال .
- ۴ . مصحح کتاب تذکر می دهد که منظور از «سنن» در اینجا ، قوانینی است که برای فصل خصومت میان مردم وضع شده است .
- ۵ .

مرکز تحقیقات کلامی و فلسفی
مفتی اخوجت ذاکرم تخطی

الیک یتبع اخلاق اللئام .

مصحح کتاب تذکر می دهد که اشعار استفاده شده در این کتاب ، اگرچه بسیار است ، اما بیشتر آنها چندان بهره ای از فصاحت ندارد ؛ زیرا بیشتر این اشعار ، حاصل طبع عالمان و متصوفان است [نه شاعران] ؛ قسمتی از اشعار نیز سروده برخی شاعران گمنام و مجهول است . اما با وجود ضعف بلاغی اشعار ، از حکمت و تجربه انسانی خالی نیست ، (ص ۱۳ ؛ مقدمه مصحح کتاب) .

۶ .

ما دمت حیا فدار الناس کلهم
فانتما انت فی دار المداراة
من یدر ، داری و من لم یدر سوف یری
عما قلیل ندیماً للندامات .

